

نخستین دوران زرین یا نوزایی فرهنگی ایران پس از اسلام

پیشگفتار

سده چهارم خ. از سوی بیشتر تاریخ نویسان (سرگذشت نویسان) به زمانه زرین یا نوزایی فرهنگی و خردگرایی ایران شهرت یافته است. این دوران همزمان با فرمانروایی دودمان امیران سامانی، (۲۵۳-۳۷۷ خ.) برای ۱۲۶ سال در بخشی از مرز بوم پهناور ایران به نام خراسان بزرگ بود. امیران سامانی با کاردانی و درایت توانستند یکپارچگی در سرزمینهای وسیعی که تحت گستره خویش داشتند، به وجود بیاورند که از خاور (شرق) به هندوستان و از باختر به نواحی گرگان و حدود غور و از اپاختر (شمال) رود جیحون و از اواختر (جنوب) به بیابان کرکس کوه محدود می شد. این سرزمین بزرگ دارای های بسیار و برکتهای فراوانی داشت. این سرزمین وسیع را خراسان بزرگ می نامند که در منابع قبل از اسلام خورآی سان نامیده میشد. خورآی به چم خورشید و سان به چم محل شیب که منظور از ترکیب آن یعنی مکانی که در آن خورشید است، و اشاره به ساتراپهای خاوری ایران داشته است.

در این سرزمین پهناور با شهروندان فراوانی روبرو هستیم که در زیر چتر فرمانروایی سامانیان با مردم گوناگون با اندیشه های فرهنگی و آیینی مختلف در انجمنی بزرگ (جوامع) گرد هم آمده بودند. دودمان سامانی توانستند در این سرزمین گسترده و رنگین کمان با یک یکپارچگی و کشور داری، عادلانه تساهل بین آیینها و فرهنگهای مختلف بوجود آورند، و آنان را به طرف یک همزیستی مسالمت آمیز سوق دهند. از این رو توانستند با سیاستی همه گیر، به آزاد

راه نریمان

اندیشی در آن سرزمین کمک نمایند. سرزمینی را بوجود آورند که در حالیکه ارگ استواری برای جهان اسلام بود، مرکزی برای نیکوکاری و تربیت سرآمدانی در زمینه های دانش، ادبیات، و کشورداری گشت. دودمان سامانی نام نیک را بر هر عنوان دیگری ترجیح می دادند. آنان در دانشمند پروری و دادگستری و ایجاد فضایی استوار و امن از بهترین دولتهای سرگذشت مردم ایران به شمار می روند. ریچارد فرای باور دارد که آنچه که دودمان سامانی را در روزگار نخست فرمانروایی در اجرای هدف های بزرگ فرهنگی و شهریگری (تمدنی) کامروا گردانید، تنها تکیه به پشتیبانی شهروندان و نه طبقه ای ویژه بود. ثعالبی می نویسد: دربار امیران سامانی همیشه پراز حکیمان صاحب خرد بود. در موقع لزوم از درایت و اندیشه های آنان در جهت پیشرفت امور و رفع دشواری های شهروندان استفاده می کردند. تباهی آنان زمانی آغاز گردید که این هنجار (رسم) نیکو به خودپسندی و کناره گیری از رایزنی های خردمندان تغییر یافت. جواد هروی در کتاب خویش به نکته جالبی در مورد دودمان سامانی اشاره می نماید: در مورد زمان کشور داری امیران سامانی هیچگاه نگارندگان تاریخ (کارنامک نویسان) سده چهارم خ. و سده های دیگر زبان به شماتت و ایرادگیری (عیب گیری) از این زمانه نه نمودند.

رشد فرهیختگان

در نتیجه مهرورزی و پشتیبانی سالاران

دودمان سامانی از خردمندان و ادیبان و فرهیختگان در زمانه خویش، زبان پارسی را که پس از حمله تازیان به ایران و ستم به آنها و جلوگیری از کاربرد آن زبان داشت، کم کم به دست فراموشی سپرده می شد را دوباره زنده نمودند. با کمک بزرگان دانشورز و ادیب همچون رودکی سمرقندی زبان و شعر پارسی گسترش پیدا کرد و دانشمندانی مانند ابونصر فارابی معلم ثانی، ابونصر عراقی بطلمیوس ثانی، ابوعلی سینا جالینوس ثانی، ابوطیب نیشابوری بقراط ثانی و ده ها دانشور دیگر توانستند ابزار نوزایی را پدید آورند (جواد هروی). اما این دستاورد های بزرگ و شگرفت تنها ویژه زمان کشورداری آنان نبود و با فروپاشی آنان به نیستی نرفت و همچنان با فراز و فرود ادامه پیدا کرد. این دست آوردها حتی پس از سرنگونی دودمان سامانی همچنان حفظ گردید و ما شاهد پیدایش بزرگانی همچون دقیقی، فردوسی، خیام، عطار، مولوی، انوری، خواجه عبدالله انصاری، و دیگر نام آوران بودیم (امیراحمدیان). از این رو تاریخ ایران و شهریگری ایرانیان چنان میراثی از دوران سامانیان گرفته است که حتی طوفان بربرهای مغول و تیمور با تمام ویرانی نتوانستند شهرنشینی را در ایران نابود کنند.

رودکی

یکی از پهلوانان ایرانی در زمان کشورداری دودمان سامانی دست به احیای زبان پارسی در زمانی زد که زبان پارسی دارای منابع ادبی پیوسته ای نبود، و واژگان آن در دستخوش فراموشی رفته بود. ابو عبدالله جعفر بن

محمد بن عبدالرحمن بن آدم رودکی سمرقندی متولد ۲۳۷ خ. در روستایی بنام پنج رودک در ناحیه رودک در نزدیک نخشب سمرقند و درگذشت در سال ۳۱۹ خ. در سن ۸۵ سالگی در همانجا بود (امیراحمدیان). دوران زندگانی رودکی هم زمان با دوران پادشاهی نصر بن احمد سامانی (۲۹۲-۳۲۱ خ) و اوایل امارت پسرش نوح بن نصر (۳۲۱-۳۳۳ خ) بود.

رودکی با زحمت فراوان و عشقی سرشار توانست سنگ بنای زبان پارسی نو را در ادبیات جهانی بگذارد که یازده سده به هستی خویش ادامه داده است و در این راه آشنایی وی به فن موسیقی به آن هنر کمک فراوانی نمود. نظامی عروضی از او با لقب استاد بزرگ نام می برد و در باره وی می گوید: از ندمای پادشاه هیچکس پسندیده تر و بزرگوارتر از او نبود (عروضی سمرقندی). متأسفانه بدلیل حمله های ویرانگر مغول و تیمور بیشتر مدارک در مورد زندگانی رودکی و همچنین اشعار وی بدست نابودی سپرده شده، و ما تنها منابع پراکنده ای که از این حملات ویرانگر جان سالم بدر برده، در دسترس داریم. از این رو ما نمی توانیم تصویر کاملی از زندگانی رودکی داشته باشیم. بیشتر با حدس و گمان می توان نقشی از چهره وی ترسیم نمائیم.

نابینا شدن رودکی

یکی از دشواری هایی که باعث مناقشات فراوانی میان تاریخ نویسان و زندگی نامه نویسان گردیده، همانا نابینایی یا بینایی او بوده است. گروهی از زندگی نامه نویسانی مانند محمد عوفی، عبدالرحمن جامی، خواند میر، امیراحمد رازی و کسانی دیگر از مورخان که از آنها پیروی کرده اند، بر این باور اند که وی نابینا از زمان زایش بوده است. اما، محمد عمر نجاتی نابینایی وی را به زمان

کهنسالی می رساند و این به حقیقت نزدیکتر است. چون سمعی در الانساب و نظامی عروضی در چهار مقاله و صاحب تاریخ سیستان هیچ اشاره ای به روشندلی رودکی (از بدو تولد) نکرده اند. اما سعید نفیسی در کتاب خود نظریه دیگری را مطرح می نماید: رودکی در واپسین سالهای عمر خود در سال ۳۱۵ خ. (۹۳۷ ز.) نوحه ای غم انگیز در اندوه مرگ دوست صمیمی خویش شاعر و

بساکه مست در این خانه بودم و شادان چنانکه جاه من افزون بد از امیر و ملوک کنون همانم و خانه همان و شهر همان مرا نگویی کز چه شد دست شادی و سوگ

به ذن قوی پس از بر کناری بلعی و پس از روی کار آمدن نوح بن نصر، هواداران رودکی نیز از بارگاه سامانیان رانده شدند و به خاطر گرایشهای اسماعیلی به مجازات رسیدند.



فیلسوف برجسته ابوالحسن شهید بن حسین بلخی می سراید. احتمالاً وی گرایشهای اسماعیلی داشته است. رودکی ظاهراً یکسال بعد از مرگ این دوست از بارگاه سامانیان رانده می شود. احتمالاً این واقعه در زمانی رخداد که امارت به نوح بن نصر میرسد و وی دست به کشتار اسماعیلی ها می زند. از طرفی رودکی در بعضی از اشعار خویش دل بستگی به قرامطه و زندیقان نشان داده است. از این رو وی مجازات وحشیانه ای می شود و وی را بامیله سرخ شده در آتش از بینایی محروم می کنند. البته رودکی در ابیات ذیل به این دوران خانه نشینی اشاره می کند:

رودکی نیز به گمان زیاد دارای گرایشهای اسماعیلی بوده و از بارگاه سامانیان بیرون رانده شد و حتی چشمان او را به وسیله میله سرخ شده در آتش کور نمودند. محیط زندگی واحوال و اشعار رودکی. این مجازات وحشیانه رودکی می تواند به سبب تحولات سیاسی پس از امارت نوح بن نصر و دگرگونی جهان داری (سیاست) وی اتفاق افتاده باشد. زیرا به نقل از جوادهروی در زمان امیر نصر سامانی بدلیل تساهل وی در جهان داری کلیه عقاید و آیینها دارای آزادی برای نشر افکار خویش داشتند. از آن جمله اسماعیلیان که از نظر سازمندی و تبلیغات، همبستگی بسیار قوی ای داشتند. از این رو

توانستند در مرز و بوم سامانیان به سرعت گسترش و نفوذ پیدا کنند، و داعیانی مانند نخشبی (نفسی) و حسین بن علی مروردی تا آنجا پیش رفتند که امیران سامانی... و سپس ها جیهانی، بلعمی، رودکی و ابن سینا و بسیار دیگر توده های جامعه آن دوران به عقاید اسماعیلی (باطنی) گرایش و روی خوش نشان می دادند.

نفوذ اسماعیلیان بجایی رسید که علما و قضات سنی از نشر و گسترش آئین و باورهای اسماعیلیان به هراس افتاده و با همکاری بردگان ترک نیرنگی برای کشتن نصر ترتیب دادند. اما این نیرنگ به وسیله پسر نصرنوح دویم کشف و آن را بی اثر نمود. این دلیلی شد که نصر امارت را به نفع پسرش ترک گوید. اما شوربختانه بعد ها بوسیله پسرش با زهر کشته شد و نوح دویم جهان داری پدر را که متکی بر تساهل بود را کنار گذاشت. و پس

از برکناری نصر از امارت فرزندش نوح دویم دست به سرکوب و قتل عام اسماعیلیان زد.

نتیجه

به هرروی بخاطر خدمتی که رودکی به شعر پارسی نمود، وی را باید به حق استاد نامید. زیرا رودکی شعر پارسی را از تاثیراتی که شعر عربی و خصایصی که داشت بیرون آورد. کار او کمتر از کار فردوسی در سرودن شاهنامه نبود. او شعر پارسی را به راه اصالت خویش انداخت و به نهایت پختگی و کمال رسانید و قالبهای نوینی را برای شعر پارسی پدید آورد (همایون فرد)

رودکی شاعر بوده و در اوایل جوانی که هنوز بینایی خویش را از دست نداده بود و از دربار سامانیان رانده نشده بود، نظری مثبت به زندگانی داشت و زمانه را بهترین آموزگار میدانسته که باید از آن پند گرفت. و تاکید به

بخشش مال برای بینویان و مستمندان داشته است.

به روز نیک کسان گفت تا غم نخوری

بسا کسانیکه به روز تو آرزو مند است

در مورد پندگرفتن از زمانه بیت زیر:

زمانه گفت مرا خشم خیش دار نگاه

گر که زبان نه به بند است پانی در بند است

یا:

زمانه پندی داد آزادوار مرا

زمانه چون بگری همه پنداست

در مورد احسان به بینویان:

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد

شور بخت آنکه او نخورد و نداد

رودکی همچنان در ایبات خود تاکید بر آزادگی، خوی نیک، خردورزی، و نام نیک دارد:

چهار چیز مرا آزاده را غم بخرد

تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

کابوس نامه: از آدمخوری صفوی تا آدم کشی علوی، همه از اسلام ناب محمدی 25 ع.ج.ب.

- رسم پرورش چیکین ها و نگهداری آن ها، از دوران حاکمیت مغول در ایران باب شد و تا دوره صفویه نیز، ادامه یافت. چیکین ها یا خام خوران، گروهی از دژخیمان دربار شاه صفوی بودند که با اشاره او، بر سر مجرم بخت برگشته می ریختند و او را می خوردند.
- ابوالفضل بهرام پور گفت: اگر 10 هزار نفر که سرباز پیاده دشمن هستند بکشیم افراط نکردیم... باید صدور حکم بریدن دست و پا و زجرکش کردن معترضان با استناد به قرآن انجام شود: پای چپ و دست راست.
- سید محمود نبویان آدمخوری را انکار کرده؛ ولی از سخن خمینی پیروی می کند: «تا گفته می شود «مکتبی»، آقایان مسخره می کنند «مکتبی» یعنی اسلامی. آن که مکتبی را مسخره می کند اسلام را مسخره می کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است، و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد». او سخنان بهرامی پور را تائید کرده و مرتد را می کشد ولی نمیخورد! از مهر شما سیاسگزاریم.

